

نقد و بررسی نظریه ادعای مهدویت شاه اسماعیل اول صفوی*

سعید نجفی نژاد^۱

چکیده

در آستانه ظهور صفویان افکار غالبانه گسترش زیادی یافته بودند. به موازات این شرایط، انتشار اخبار آخرازماني مبنی بر وقوع یک رستاخیز شیعی، زمینه را برای ادعاهای مهدوی مساعد می ساخت. با به قدرت رسیدن صفویان به نظر می رسد در بخش موعودگرایی، گفتمان شیعی به یک ثبات قابل قبول رسیده و کمتر مهدی دروغینی پا به عرصه نهاد. اما در این بین، نظریه‌ای مطرح شده که خود مؤسس سلسله صفوی را به عنوان مدعی مهدویت معرفی می کند. این پژوهش با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای این موضوع را مورد بررسی بیشتری قرار داده و سعی خواهد داشت در مورد اصل وجود یا عدم وجود چنین ادعایی از سوی شاه اسماعیل و چرایی مطرح شدن این نظریه توسط محققان به نتیجه برسد. به نظر می رسد صادرکنندگان این نظریه، صفویه‌شناسان غربی باشند که از روی عدم شناخت کافی نسبت به مذهب تشیع، تصوف و ظرافت‌های موجود در اشعار و ادبیات فارسی و ترکی در این زمینه ابراز عقیده کرده‌اند.

واژگان کلیدی

مهدویت، شاه اسماعیل، صفویه، صفویه‌شناسان غربی، موعودگرایی.

مقدمه

عمل‌گرایی تشیع و جدایی از انفعال تاریخی این مذهب در موضوع سیاست و اجتماع، یکی از ره‌آوردهای مهم استقرار حکومت صفوی در ایران بود. این کنش‌گرایی، آثار مشهودی در محدودسازی نهضت‌های موعودگرایانه در ایران داشته است. ضمن این‌که، با توجه به مشروعیت خواهی خاندان صفوی از دامن مذهب تشیع امامیه، به نظر می رسد پژوهش در زمینه مهدویت و مهدیان دروغین در این عصر می تواند به لحاظ شناخت مبانی مشروعیت حکومت صفوی که این روزها جزو مباحث چالشی محسوب شده و مورد توجه بسیاری از علاقه‌مندان به تاریخ ایران اسلامی است، دارای اهمیت ویژه‌ای در مطالعات صفویه‌شناسی باشد.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۸/۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۳

۱. دکترای تخصصی تاریخ و محقق رسمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم، ایران (s.nagafinezhad@gmail.com).

یکی از مباحثی که ارتباط مستقیم با تأسیس و مشروعیت صفویه دارد، ادعاهایی است که شاه اسماعیل اول، بنیانگذار این سلسله دارد. با توجه به فضای غالبانه حاکم بر روابط متقابل صوفیان و خاندان صفوی و به خصوص شعارها و خطاب‌هایی که هواداران پرشور شاه اسماعیل داشتند و همچنین الفاظ و عبارت‌هایی آمیخته با ایهام و اشاره که در بین اقوال و اشعار خود شاه اسماعیل دیده می‌شود برداشت‌هایی توسط برخی از پژوهشگران غربی صورت گرفته که جای بررسی بیشتری دارد. یکی از این انتساب‌ها، ادعای مهدویت است که حتی می‌تواند برخی از محققان داخلی را نیز با شبههاتی مواجه و موجب اظهارنظرهایی بر پایه سخنان صفویه‌شناسان غربی شود. به نظر می‌رسد رديه نگاری‌های مفصل و متقن بر پایه واقعیت‌های دوره صفویه نسبت به آراء صفویه‌شناسان باختری در مورد مسائل مذهبی ایران عصر صفوی مورد نیاز است.

اهمیت این موضوع از آن جهت است که با توجه به رسمی‌سازی مذهب تشیع در ایران به وسیله شاه اسماعیل و تبعات بعدی که این اقدام او در ایران داشته است این موضوع می‌تواند در حوزه مباحث هویتی برای ایرانیان حائز اهمیت باشد.

در ارتباط با موضوع مهدویت در عصر صفوی چند پژوهش در قالب مقاله صورت پذیرفته است. رسول جعفریان هم در کتاب *مهدیان دروغین* به بازشناسی این پدیده در طول تاریخ پرداخته و در بخشی از آن به موضوع مهدیان دروغین در عصر صفوی پرداخته است. اما موضوع مقاله حاضر به صورت مستقل در هیچ کدام از آثار پیشین مورد بررسی قرار نگرفته است.

نقد و بررسی منابع

شاه اسماعیل اول در آثار تاریخ‌نگاران دوره صفوی، چهره انقلابی، محبوب، راسخ در ترویج تشیع و بعضاً فرابشری دارد. با ترکیب روایات مورخان صفوی از شخصیت شاه اسماعیل، درمی‌یابیم که اجماعی قابل توجه درباره از پیش تعیین شده بودن حرکت او در تاریخ‌نویسی صفوی وجود دارد. اغراق برخی از تاریخ‌نگاران صفوی هرچند چهره ماورایی به شاه اسماعیل بخشیده است اما این تطهیر و تقدیس هرگز به مرحله مهدی‌نمایی او توسط مورخان دوره صفویه نرسیده است. عموماً مورخان صفوی تصویر فرابشری شاه اسماعیل را به شکل فضای مکاشفه‌ای و دریافت فرامینی از اهل بیت علیهم‌السلام توسط او انعکاس داده‌اند. این نوع اظهارات با مهدی‌انگاری او تفاوت‌های بارزی داشت و در حقیقت، تاریخ‌نگاران صفوی در پی ارائه تصویری مقدس از شاه اسماعیل به عنوان منجی شیعیان در آن عصر بودند.

البته نگاه مورخان هم بسته به روحيات آنها و میزان علاقه به رؤیانگاری یا واقعیت‌نگاری توسط آنها تفاوت‌های محسوسی با یکدیگر دارند. اما همان‌طور که گفته شد اصل حاکم بر محتوای این نوع موارد، تأکید بر قدرت خارق‌العاده اسماعیل و ارتباط او با عالم غیب می‌باشد نه این‌که او مهدی موعود بوده یا ادعایی در این سطح داشته است. در اغلب منابع صفوی، شاه اسماعیل پادشاهی است که با عوالم غیبی در ارتباط بوده و با صلاح‌دید اهل بیت علیهم‌السلام و حمایت ایشان (به زعم معتقدان به این نظریه) بر شیعیان حکمرانی می‌کند.

چهره معنوی شاه اسماعیل و زندگانی اعجاز‌آمیز او در کتاب‌هایی مانند *عالم آرای صفوی* اثر مؤلف ناشناخته و *احسن التواریخ* نوشته حسن بیگ روملو، نمود ویژه‌ای داشته است به خصوص عالم آرای صفوی که کار معرفی شاه اسماعیل به عنوان یک انسان آسمانی در آن اثر به اوج خود می‌رسد. این منبع نه چندان قابل اعتماد، در موارد متعددی روی به توصیف خیالی از ارتباطات غیبی، قدرت، و محبوبیت عام شاه اسماعیل آورده است. مؤلف ناشناخته عالم آرای صفوی به نظر می‌رسد یکی از دل‌باختگان شاه اسماعیل بوده است و در مجموع بیشترین اخبار باورناپذیر در میان منابع صفوی در مورد شاه اسماعیل، در این کتاب دیده می‌شود. با وجود این، حتی در این کتاب که سرآمد گزارش‌ها و رویکرد احساسی به شخصیت شاه اسماعیل و اقدامات اوست، اثری از انتساب مهدویت به او دیده نمی‌شود.

در کل، در آثاری که نگارش آنها مربوط به دوره اول حکومت صفوی می‌شود قلم اغراق‌آمیز درباره شاه اسماعیل بیشتر به چرخش درآمده و هرچه از زمان حکومت او دورتر می‌شویم، این رویکرد، جای خود را به معقول‌نویسی بیشتری داده و اخباری باورپذیرتر در مورد شاه اسماعیل دیده می‌شود.

حتی در کتابی مانند *تاریخ جهان‌آرا* مربوط به دوره اول صفوی و نوشته قاضی احمد غفاری که فردی موجه بوده است، تکیه بر پیشگویی‌ها از ظهور شاه اسماعیل کاملاً بر پیام‌های صادره از سوی مؤلف درباره شاه اسماعیل برای خواننده سایه افکنده است و مؤلف تلاش قابل توجهی برای محتوم جلوه دادن قیام شاه اسماعیل انجام داده و تأکید دارد که ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌و فرجه‌التشریف در دوره حکومت شاه اسماعیل رخ خواهد داد.

اما در ادوار بعدی شاهد نگارش آثاری تعدیل‌شده به لحاظ توجه به عناصر فرابشری هستیم. کتاب‌هایی مانند *تاریخ عالم آرای عباسی* تألیف اسکندربیگ ترکمان، *از شیخ صفی تا شاه صفی* نوشته حسینی استرآبادی، *وقایع السنین والاعوام* اثر حسینی خاتون آبادی، *روضه الانوار عباسی* تألیف محمدباقر سبزواری و حتی *تقاوه الاثر فی ذکر الاخیار* نوشته افوشته‌ای نطنزی در

مجموع تأثیرپذیری کمتری از فضای وهم‌آلود دوره برآمدن صفویان داشته‌اند. این تأثیرپذیری در مورد کتاب *تاریخ عالم‌آرای عباسی* به عدد صفر بسیار نزدیک‌تر می‌شود.

مهدیان دروغین در عصر صفوی

هرچند در دوره صفویه مباحث مهدوی و فرهنگ انتظار بسیار پر رونق بوده است، اما در این دوره برخلاف دوران پیش از آن، شاهد ظهور کمترین مدعیان مهدویت هستیم. در حالی که به طور طبیعی باید زمانی که بیشترین کشش برای موعودگرایی در جامعه وجود دارد مدعیان آن نیز افزون‌تر گردند، سیر معکوسی در رابطه با ظهور مهدی‌ها در این دوره وجود داشته است. تعداد مهدیان خود خوانده در دوره طولانی مدت حکومت صفویان به قدری اندک بود که نمی‌توان به آن به عنوان یک معضل فرهنگی اجتماعی نگریست. می‌توان گفت تعداد متمهدیان جدی که افراد را با این ادعا فریب می‌دادند، کمتر از انگشتان یک دست در کل طول دوره صفویه بوده است.

مجموعه عواملی موجب نزولی شدن سیر ادعاهای مهدوی در دوره صفوی شده است که از جمله آنها می‌توان به تثبیت مبانی تشیع در سطح جامعه، سختگیری حکومت بر مدعیان دروغین و برخورد شدید با رهبران فرّق‌انحرافی، تطور مفهوم مهدویت در جامعه و بالا رفتن سطح آگاهی‌های مردم و نهایتاً هم حضور علما در رأس امور مذهبی جامعه اشاره کرد. ضمن این‌که نباید از امنیت سیاسی اجتماعی و حتی اقتصادی حاکم بر جامعه ایران عصر صفوی غافل شد چرا که اساساً چنین ادعاهایی شکاف زی بوده و در بستریایی شکل می‌گیرند که ناامنی و از هم گسیختگی‌های سیاسی فرهنگی حکمفرما باشد.

ایران عصر صفوی با سلاطینی که خود را مکلف به دفاع از مذهب تشیع، در حد اعلای آن می‌دانستند و علمایی که وظیفه آگاهی بخشی به مردم و دولتمردان در خصوص مبانی این مذهب را داشتند و همچنین مردمانی که به عشق ولایت ائمه علیهم‌السلام تحت فرمان این علما و پادشاهان بودند، مکان مناسبی برای چنین ادعاهایی نبود. افرادی هم که در دل سودای ادعاهایی حتی در سطوح پائین‌تر از مهدویت نیز داشتند، با مشاهده تقابل قهری و سریع با چنین مدعیانی، معمولاً از سودای خود برگشته و آن را ابراز نمی‌نمودند. بلوغ مذهبی مردم در ارتباط با مذهب تشیع اثناعشری هم به حدی بود که مهدی‌انگاری‌ها از طرف مردم به نسبت دوره پیش از صفوی به حداقل رسیده بود.

اما به هر حال، چند نفر در این دوره خود را مهدی موعود خواندند. درویش رضا یکی از این

افراد بوده است. او فردی شیاد بوده که با حرف هایش مردم را فریب می داد. در نهایت او را به خاطر جمع کردن افراد دور خودش از محل اقامتش شهر قزوین اخراج کردند. (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲ش: ۱۰۲) ملاحظیات آرندی نیز از دیگر مدعیانی است که در دوره صفویه ظهور کرد. اخبار مربوط به ادعا و نحوه خاتمه دادن به غائله او ظاهراً تنها در کتاب *ریاض الفردوس* خانی آمده است. (محمد میرک منشی، ۱۳۸۵ش: ۴۲۲-۴۲۳) اما نکته جالب این‌که، در سال‌های اخیر نظریه‌ای مطرح شده است که عنوان می‌دارد، خود شاه اسماعیل صفوی، ادعای مهدویت داشته است.

صفویه‌شناسان غربی و ادعای مهدویت شاه اسماعیل

برخی از صفویه‌شناسان غربی، نسبت‌هایی به سلاطین صفوی داده‌اند که به نظر می‌رسد جای تأمل جدی دارند. بخشی از این نسبت‌ها در قالب کلی «اتهام» قابل بررسی هستند. بیشترین اتهامات متوجه پادشاهان دوره اول صفوی و به طور مشخص، شاه اسماعیل اول است. از جمله این نسبت‌ها می‌توان به «ادعای مهدویت» اشاره کرد. مجموعه عواملی موجب شده نوک پیکان اتهام مهدی‌خواندگی به سمت مؤسس این سلسله نشانه رفته باشد. مستشرقان عموماً در این زمینه تصریح داشته‌اند.

یکی از این مستشرقان، «هاینس هالم» است که به صراحت در نوشته‌هایش اشاره کرده که شاه اسماعیل ادعای مهدویت داشته است. او در این رابطه می‌نویسد:

«موفق‌ترین مهدی کسی بود که در پایان این قرن در شمال غرب ایران خود را معرفی کرد، یعنی اسماعیل صفوی» وی با اشاره به بعضی از اشعار شاه اسماعیل، اظهار می‌دارد که او خود را مهدی موعود می‌دانست. (هالم، ۱۳۸۹ش: ۱۴۹-۱۵۳)

لایپدوس اعتقاد دارد که شاه اسماعیل مدعی بود که امام غائب و مهدی موعود است (لایپدوس، ۱۳۷۶ش: ۳۹۶) و جان فوران هم به صراحت چنین ادعایی دارد (فوران، ۱۳۸۳ش: ۷۹) صفویه‌شناس نامداری همچون رویمر نیز تلقی تعدیل شده‌تری از شواهد کسب شده داشته و اذعان می‌دارد:

ظاهراً در زمان آغاز اقدامات اسماعیل، شواهدی مبنی بر ارتباط اسماعیل جوان و مهدی علیه السلام اعلام می‌شد. افرادی هم بودند که در وجود او، امام موعود و یا دست کم نائب امام را می‌دیدند. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۸۳ش: مقاله رویمر، ۲۸)

در نظرگاه این خاورشناسان، شاه اسماعیل ادعاهای خود را تا مهدی‌نمایی بالا برده و با این ادعا عملاً به دنبال کسب مشروعیت و مقبولیت در بین شیعیان بوده است.

دلایل بروز اظهارات خاورشناسان

در دوره صفویه، موضوع منجی‌گرایی و مباحث مرتبط با آن وارد فضایی جدید شد که با ادوار قبلی چه به لحاظ ساختاری و چه به لحاظ ایدئولوژیک تفاوت فراوانی داشت. درباره موضوع مهدویت و مسائل پیرامون آن در دوره صفویه مسائل حل نشده و نقاط تاریک بسیاری وجود دارد که همین غبارآلود بودن فضا موجب شده است برخی از صفویه‌شناسان غربی برداشت‌های مختلف و بعضاً عجیبی از این فضا داشته باشند. مشروعیت‌طلبی دودمان صفوی از راه‌های نامتعارف، سوژه مورد علاقه بسیاری از این محققان شده است.

نگاه ویژه صفویه‌شناسان غربی به مؤلفه‌های مشروعیت حکومت صفوی، در حقیقت، بازتاب حساسیت‌های ایجاد شده در بین محققان برای این موضوع است. تلاش صفویان برای مقبولیت در بین مردم، به عنوان زمینه‌سازان حکومت مهدوی و انتساب و اتصال هرچه بیشتر حکومت خودشان به قیام امام دوازدهم شیعیان، یکی از دلایل پدید آمدن انگیزه‌هایی برای تحقیق بیشتر در این زمینه شده است. آنچه که در مسیر شناخت عناصر مشروعیت صفویان مشکلات و ابهامات دوجندانی پیش روی صفویه‌شناسان اروپایی باختری قرار داده است، پیچیدگی شخصیت مؤسس این سلسله است. از این روی، ایران‌شناسان غربی علاقه‌مند به دوره صفویه با انبوهی از تحیرات،^۱ به نگارش آثاری پرداخته‌اند که خالی از فضا برای تأمل و نقد نیست و می‌توان نه لزوماً با موشکافی، بلکه با یک نگاه گذرا، انتقادات قابل توجهی را متوجه آنها دانست.

این‌که چطور این محققان با وجود نبود شواهد، به صدور چنین آرائی مبادرت نموده‌اند، بحث مفصلی می‌طلبد. در این مجال فقط در همین حد اشاره می‌شود که در این مورد هم همانند بسیاری از موضوعات مربوط به تاریخ تشیع، مستشرقان غربی برداشت‌های اشتباه و سطحی داشته‌اند که این اشتباهات تأثیرگذار، بنا به دلایلی چند رخ داده است از جمله: «عدم آشنایی کافی با مبانی مذهب تشیع اثناعشری و معتقدات شیعی»، «تحت تأثیر افکار و نگاه

۱. از ابراز شگفتی‌های محققان خارجی و داخلی در مورد شخصیت پیچیده، افراطی و در عین حال کاریزماتیک شاه اسماعیل موارد متعددی در دست است که گویای ویژگی‌های شخصیتی خاص او است. این منحصر به فرد و ناشناختگی شخصیت شاه اسماعیل یکی از دلایلی است که صفویه‌شناسان غربی را در برخی موارد درباره باورها و افکار او به مرز سر در گمی و آشفتگی کشانده است. در این جا تنها به ذکر نظر «هانس روبرت رویمر» در مورد شخصیت شاه اسماعیل اکتفا می‌گردد: «شخصیت اسماعیل مورخان را با مشکلات بزرگی مواجه می‌سازد. برای توضیح شخصیت وی شرح حال و زندگی سیاسی او کافی نیست. بررسی منشأ وی و دنیای معنوی عجیبی که از آن نشأت گرفته و در آن نشو و نما یافته است، شخصیتش را روشن تر و قابل فهم تر می‌کند» (رویمر، ۱۳۸۵: ۲۵۳).

مورخان و اندیشمندان اهل سنت بودن»، «نداشتن شناخت لازم درباره اصطلاحات تصوف و عقاید قزلباش‌ها»، «اتکا به گزارش‌های موجود در سفرنامه‌ها به جای تکیه بر منابع تاریخی صفوی»، «عدم آشنایی با ظرافت‌ها و استعاره‌های شعر فارسی و ترکی»، «کمبود منابع در دسترس خاورشناسان در زمینه شناخت تاریخ تشیع» و «بیگانگی با شخصیت فردی و مذهبی شاه اسماعیل».

در حالت خوش بینانه می‌توان دلایل فوق‌الذکر را منشأ اظهارات صفویه‌شناسان دانست و با نگاهی بدبینانه، می‌توان این اظهارات را مولود اسلام‌ستیزی و شیعه‌ستیزی غربیان شمرد که در قالب وارد کردن اتهام ادعای مهدویت به مؤسس سلسله شیعی صفوی با قلمی مغرضانه ظهور یافته است. ضمن این که در سناریوهای آخرالزمانی مسیحیان، بیشتر شاهد تبلور روایات مسیحایی تر از حادثه ظهور منجی هستیم تا روایات اسلامی و مهدوی. بنابراین با اطمینان بیشتری می‌توان در مورد انگیزه اظهارات محققان غربی درباره مباحث مهدویت شک کرد.

در کنار دلائلی که برای برداشت‌های نادرست مستشرقان ذکر شد، گاه یک نوع اصالت‌دهی به موضوعات جانبی هم در رویکرد و سبک کار آنها دیده می‌شود که خود، موجب توجه بیش از حد به موضوعاتی نظیر ادعاهای غالیانه شخصیت‌های تاریخی می‌شود. برخی از صفویه‌شناسان غربی حاشیه را به متن آورده و از علاقه‌مندان به مباحثی روان‌شناختی در باب پادشاهان صفوی شده‌اند و این تعلق خاطر، بعضاً آنها را از اصل کار دور ساخته و به حاشیه‌نگری کشانده است.

ذکر این نکته هم ضرورت دارد که برخی از نویسندگان داخلی نیز تحت تأثیر اظهارات پژوهشگران غربی، خواسته یا ناخواسته در این مورد با آنها همصدا شده‌اند. صفویه‌شناسان غربی عموماً متعرض ادعاهای غالیانه شاه اسماعیل، از جمله ادعای مهدویت شده‌اند و آراء آنها توسط برخی از محققان داخلی هم مورد تأیید ضمنی قرار گرفته است. با این تفاوت که در آثار پژوهشگران ایرانی اکثراً خشونت سلاطین صفوی و در رأس آنها، شاه اسماعیل اول، کانون اعتراضات و ابراز شگفتی‌های بوده تا غالی‌گری.

نقد دیدگاه‌ها

برای روشن شدن موضوع، لازم است با کنار هم نهادن مستندات تاریخی، روزه‌ای به سوی حقیقت ماجرا باز شود. سعی می‌شود موضوع، بدون لحاظ پیش‌فرض‌هایی برای انگیزه انتساب ادعای مهدویت برای شاه اسماعیل از طرف پژوهشگران غربی بررسی شود.

شاه اسماعیل، در صف اول مدعیان مقامات معنوی در بین پادشاهان صفوی معرفی شده است و گفته می‌شود منابع غربی، شاه اسماعیل را مانند پیامبر ﷺ توصیف کرده‌اند و نشانه‌های مهدویت و جنبه اصلاح‌گرانه مأموریت و رسالت را در او دیده‌اند. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۸۳ش: مقاله عباس سرافرازی، ۱۷) در این شرایط باید دید که آیا شرایط جامعه ظرفیت چنین ادعایی را داشته یا اقوال و افعال شاه اسماعیل ما را به این سو رهنمون می‌سازد که او ادعای مهدویت داشته است؟

باید گفت که مذهب تشیع با پشتوانه عظیم روایی و کلامی که دارد، نمی‌توانسته فردی شراب‌خوار و بی‌قید به احکام مذهب را به عنوان مدعی برای مسندی بپذیرد که شیعیان قرن‌ها انتظار صاحب اصلی آن را داشته‌اند. بنابراین چنین ادعایی مسلماً با مخالفت علمای بزرگ شیعه و متدینین مواجه می‌شد. هم در مورد ادعای مهدویت شاه اسماعیل و هم مهدی‌انگاری او توسط مردم.

گذشته از این، خود شاه اسماعیل نیز با توجه به شناختی که از او داریم، صرفاً اگر توجه به مصلحتِ قوامِ حکومت نوپای خود را در نظر داشته باشیم باز هم نمی‌توانسته و مقرون به صرفه نمی‌دانست که چنین ادعای گزاف و دور از ذهنی داشته باشد. شاه اسماعیل به دنبال مشروعیت بخشی به حکومت بوده است اما تا زمانی که شواهدی قابل اعتماد درباره ادعای مهدویت در دست نداشته باشیم نمی‌توانیم این ادعای صفویه‌شناسان غربی را بپذیریم. غیر از ادعای سیادت، صفویان مدعی بودند که با تأیید ضمنی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریح به حکمرانی بر روی زمین اشتغال دارند. این تأیید تا حدود زیادی سران این حکومت را بی‌نیاز از اقداماتی دیگر برای اقتناع افکار مشروعیت‌جو می‌سازد.

اما اگر سلطان صفوی ادعای مهدویت داشت و بر آن تأکید می‌کرد، مورخان صفوی و به خصوص مورخان کلاسیک که طرفداران پرشور شاه اسماعیل نیز شمرده می‌شدند، قطعاً این ادعای او را همانند ادعای سیادت که بارها و بارها در آثارشان به آن اشاره کردند، مورد تأکید ویژه قرار می‌دادند. پس چرا هیچ تصریح قابل اتکایی در تاریخ‌نگاری صفوی در مورد ادعای مهدی بودن شاه اسماعیل اول صفوی دیده نمی‌شود؟ این سؤال و سؤال‌های دیگری مرتبط با این موضوع باید از جانب صفویه‌شناسان غربی پاسخ داده شود. در حالی که آنها با وجود عدم استناد به منابع دیرین تاریخی، در بیشتر موارد از پاسخگویی به اشکالات مطرح شده از جانب صاحب‌نظران ایرانی‌شانه خالی کرده و بعضاً یافته‌ها و آراء خود را در هاله‌ای از قطعیت و اتقان می‌دانند.

این پژوهشگران غربی برای اثبات سخنان خود، معمولاً به منبع مشخصی ارجاع نمی‌دهند. اگر هم قرار بود منبعی برای این ادعاها ذکر می‌کردند، آن منبع اصلی می‌تواند نوشته‌های سفرنامه نویسان اروپایی باشد که تلقی صحیحی از خطاب‌های صوفیان برای شاه اسماعیل نداشته‌اند.

برخی از اشعار شاه اسماعیل که با استعاره همراه است نیز می‌توانسته امر را برای خاورشناسان مشتبه سازد. در حالی که در این اشعار سخنی از مهدی بودن در میان نیست و آنچه مطرح است، زمینه‌سازی و پایه‌گذاری حکومتی است که در انتظار ظهور حضرت است که حکومت را تحویل ایشان دهد.

بنا به اعتقاد رسول جعفریان «برخی از نویسندگان ساده‌نگر با توجه به برخی از اشعار ترکی شاه اسماعیل که به زبان شعر و شاعری پراز استعاره و تمثیل و کنایه است، مدعی شده‌اند که شاه اسماعیل ادعاهای افراطی داشته و خود را امام معصوم یا پیغمبر می‌دانسته. چنین اندیشه‌هایی از اساس بی‌پایه و نشانگر آن است که این افراد دست‌کم با زبان شعر آشنا نیستند» (جعفریان، ۱۳۹۳ش: ۸۵۵) در ادبیات شاعران، گاه به قدری ابهام وجود دارد که به درستی نمی‌توان به عقائد شاعر یا ممدوح او دست یافت.

مطالبی که در اشعار شاه اسماعیل دیده می‌شود ممکن است در مواردی نشانگر آن باشد که اندیشه‌های صوفیانه و غالی در افکار اسماعیل رسوخ داشته است، اما بیش از آن که بیانگر اندیشه باشد، نشانگر نوعی ادبیات شعرگونه است که مشابه آن را در میان اشعار بسیاری از شاعران شیعی می‌توان مشاهده کرد. در واقع نمی‌توان تصور کرد که کسی که از چهارده سالگی رسالت خود را نشر تشیع اثنی عشری می‌داند، همزمان خود را مهدی معرفی کند. (هالم، ۱۳۸۹ش: ۱۵۴)

توجه به محتوای این تک بیت از شاه اسماعیل کافی است تا ادعای پژوهشگران غربی در مورد ادعای مهدویت شاه اسماعیل را از اساس بی‌پایه بدانیم:

یا مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ الرَّحْمَنِ صاحب الزمان ائله ظهور

نسلینی قطع ائله مشرک لرایله کافر لرین

ترجمه:

ای مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ الرَّحْمَنِ صاحب الزمان ظهور کن

و نسل مشرکان و کافران را قطع کن

(شاه اسماعیل صفوی، بی تا: ۲۷۹)

چگونه فردی ادعای مهدی بودن دارد و در عین حال از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای شکست دادن دشمنان یاری می‌طلبد؟

ضمن این که خود شاه اسماعیل عمارتی به نام «عمارت مهدی» برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بنا نموده است. (مؤلف ناشناخته، ۱۳۶۳ش: ۱۷۴) در کتاب *فتوحات شاهی*، شعری در مورد شاه اسماعیل وجود دارد که اقدامات او را به زبان استعاره با اقدامات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مقایسه می‌کند:

بریزد به شمشیر آینه رنگ زهرسوی خون عدو بی‌درنگ
به لطف حق از یمن اقبال جست چو مهدی کند رسم ملت درست
(مؤلف ناشناخته، ۱۳۶۳ش: ۱۷۴)

همان‌طور که پیداست، این شعر بیانگر مهدی وار بودن است نه مهدی بودن. می‌توان از این اشعار که رنگ و بوی دعوی‌هایی در سطوح مختلف دارند، به عنوان دام‌هایی یاد نمود که ناخواسته پژوهشگران غربی در آنها گرفتار شده و در ارتباط با این موضوع برداشت‌های سطحی به عمل می‌آورند که در نهایت هم این استنباط‌ها که عاری از توجه به عمق مطلب است، به اظهاراتی از سوی این محققان مبنی بر ادعای مهدویت پادشاهان صفوی منجر می‌شود که همان‌طور که گفته شد، با توجه به این که مطالب موجود در این کتاب‌ها سال‌ها مورد مراجعه و آدرس‌دهی از جانب سایر محققان می‌شوند، منشاء بسیاری از نظرات نادرست آتی می‌شوند.

همچنین، در تاریخ‌نگاری صفوی ماجرای رؤیت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط شاه اسماعیل و اعطای شمشیر از جانب حضرت به او نقل شده که صرف نظر از صحت و سقم این داستان، اصل ذکر آن می‌تواند به عنوان یک نقیض برای ادعای مهدویت محسوب شود (همان: ۴۷) به استفاده شاه طهماسب از «شمشیر حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف» در جنگ با محمد تیمور در هرات هم اشاره شده است. (مؤلف ناشناخته، ۱۳۷۰ش: ۲۲۰)

ذکر انگیزه‌هایی فرابشری برای شاه اسماعیل در زمان خروج از گیلان برای آغاز قیام که به طور بالقوه می‌توانسته منشاء انتساب‌های غالیانه از جمله مهدویت باشد، موضوع مهمی است که نیاز به توضیح دارد. آن‌گاه که اسماعیل نوجوان در زمان درخواست کارکیا میرزاعلی برای توقف بیشتر در لاهیجان قبل از آغاز قیام می‌گوید:

از عالم بالا مأمورم و در این نهضت معذورم. (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۳۶)

این‌گونه اظهارات می‌توانسته موجب ابراز برخی آرا نادرست از جمله ادعای مهدویت در مورد

شاه اسماعیل باشد. بدون این که قصد نفی یا اثبات این سخن اسماعیل را داشته باشیم باید گفت که این موضوع نشانگر آن است که اسماعیل خود را تنها، مأموری از سوی ائمه علیهم السلام برای ترویج مذهب تشیع می دانسته نه این که لزوماً این حرف به معنای این باشد که او ادعا داشته که شخص امام عصر عجل الله تعالی فرجه است.

محمدعلی رنجبر در مورد ادعاهای شاه اسماعیل در مورد مهدویت می نویسد:

اگرچه اسماعیل در موارد متعددی سخن از خروج خود به میان آورده است و در این راستا نیز غازیان را معمولاً در سروده‌های خود مورد خطاب قرار می دهد، اما کمتر به موضوع مهدویت اشاره کرده است و در چند مورد که از امام زمان عجل الله تعالی فرجه سخن به میان آمده است از خود به عنوان «گدای درگاه» او و همچنین با خرسندی از ظهور او یاد کرده است که با آمدنش نور بر کل جهان می تابد.

پیشگویی هایی هم قبل از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل توسط افراد مختلف ذکر شده بود که در حد یک توقیت پیشگویانه می تواند برای محتوم و ماورایی بودن قیام او مورد توجه قرار گرفته باشد. برخی از این پیشگویی ها به طور کلی اشاره به فرزندان از نسل شیخ صفی می کنند (مؤلف ناشناخته، ۱۳۶۳ش: ۱۵؛ مؤلف ناشناخته، بی تا: ۳۸۹) و برخی دیگر به طور مشخص، شاه اسماعیل را به عنوان شخصیت مورد نظر معرفی می کند. (قاضی احمد قمی، ۱۳۵۹ش: ج ۱، ۱۱) حتی گفته می شود برخی از نعمت اللهیان سعی می کردند تا برخی از اشعار دیوان شاه نعمت الله ولی را برای پیش بینی حکومت شاه اسماعیل تعبیر کنند. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۸۳ش: مقاله محمد ارول قلیچ، ۲۳۶)

علاوه بر اینها، یکی از مهم ترین و پرکاربردترین احادیث در تاریخ نگاری صفوی، حدیث «لکل اناس دولت و دولتنا فی آخر الزمان» است که بارها مورد استناد خود شاه اسماعیل برای حکومتش قرار گرفته است (قبادالحسینی، ۱۳۷۹ش: ۴۱) ترجمه جاماسب نامه هم ترجمه رساله و وصیتی است از ابن فهد حلی که آن را برای محمدبن فلاح - بنیان گذار مشعشعیان - نگاشته و در آن ظهور شاه اسماعیل اول را پیش بینی کرده است.^۱ در این پیشگویی ها سخن از این است که فردی از اولاد شیخ صفی الدین ظهور خواهد کرده حکومتی تشکیل خواهد داد. همین پیشگویی ها زمینه لازم را برای این که شخص مؤسس حکومت ادعاهای فرابشری داشته باشد، فراهم می ساخت. هر چند این زمینه تا حدودی برای اسماعیل فراهم بود و او از

۱. میرزا عبدالله افندی شرح این روایت و وصیت را در کتاب ترجمه جاماسب نامه به فارسی آورده است (جعفریان، ۱۳۷۸ش: ۱۲-۱۳). نسخه ای از این کتاب به شماره ۱۷۰ در کتابخانه مجلس موجود است.

وجود نیروهای سرسپرده زیادی برخوردار بوده و احتمالات برای ابراز ادعاهای فرابشری وجود داشته است، اما اینها دلائل قابل قبولی برای پذیرش نظراتی که عنوان می‌کنند که او ادعای الوهیت، مهدویت، نیابت امام و... داشته است، نیستند و برای اثبات یک نظریه باید به شواهد و قرائن تاریخی توجه داشت، نه احتمالات.

البته اسماعیل تا پیش از جنگ چالدران جایگاه ماورایی در بین قزلباشان و صوفیان هوادارش داشت. ظاهراً در بین سپاهیان شاه اسماعیل، شوریدگانی حضور داشته‌اند که با القاب و نسبت‌هایی که به او می‌دادند مقام ماورایی برای او قائل می‌شدند. از میزان تصدیق ضمنی و رضایت خود شاه اسماعیل از این تقدیس‌ها اطلاع زیادی در دست نیست. اما آنجوللو که از نزدیک شاهد وقایع آن عصر بوده در این مورد می‌نویسد:

هنگامی که در تبریز بودم شنیدم که شاه از این پرستش و... بیزار است. (آنجوللو، ۱۳۴۹ش: ۳۲۳)

به هر حال منابع به جان‌سپاری‌های سپاهیان در راه او اشارات قابل توجهی داشته‌اند.^۱ همین اطاعت‌های بی‌چون و چرای صوفیان که ریشه در تصوف دارد، می‌تواند یکی از علل برداشت ادعای مهدویت اسماعیل باشد. اما باید توجه داشت که اولاً این رفتارها مربوط به صوفیان بوده و ثانیاً در مواردی حتی خود شاه اسماعیل نیز با تندروی‌ها مخالفت کرده و ثالثاً حتی در درون این افراط‌ها به رغم نسبت‌های فرابشری که به شاه اسماعیل داده می‌شود، به روایتی که قزلباش‌ها او را با عنوان مهدی آخرالزمان به معنای امام دوازدهم نامیده باشند، برخورد نشده است.

از درون یکی از مباحث پر دامنه در حوزه مهدویت در عصر صفوی شاهدی قابل اعتنا به دست می‌آید که با آن می‌توان به شکل متقن، نظریه ادعای مهدویت شاه اسماعیل را رد و یا حداقل مورد تردید بسیار جدی قرار داد. این موضوع مربوط به انگاره اتصال حکومت صفوی به حکومت مهدوی در بین ایرانیان آن روزگار می‌شود.

شاهان صفوی مطمئن بودند که دولت‌شان سقوط نکرده و بدست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد رسید (جعفریان، ۱۳۷۹ش: ۸۸۱) موضوع اتصال حکومت صفوی به حکومت علوی در

۱. آنجوللو می‌نویسد: «بسیاری از سپاهیان شاه اسماعیل بی‌جوشن و زره می‌جنگند و از مردن در راه سرور خود خرسندند. آنها با سینه‌های برهنه به میدان جنگ می‌روند» و همچنین از قول سلطان سلیم نقل شده است: «ملحدی ناپاک (شاه اسماعیل) سپاه خود را به ورطه هلاک سوق می‌دهد و آنان با صفای خاطر و مانند سیل روان و آتش سوزان به کام خطر می‌روند و با شوق جان می‌بازند و به دست خویش اولاد خود را در راه شاه خود ذبح می‌کنند». (سومر، ۱۳۷۱ش: ۵۱؛ به نقل از تاج التواریخ خواجه سعدالدین، استانبول، ۲۵۸)

دوره صفویه و به خصوص دوره اول این حکومت تا پایان حکومت شاه طهماسب، یکی از موضوعات جذاب بوده که باورمندان زیادی نیز در آن دوره داشته است. اشارات متعدد تاریخ نگاران صفویه به این پیوستگی دو حکومت، دلیلی انکارناپذیر برای انتظار ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر صفوی است که به سادگی، نظریه ادعای مهدویت پادشاهان صفوی را نفی می کند.

اگر شاه اسماعیل خود را به عنوان مهدی معرفی می کرد، دیگر اتصال حکومت صفوی به مهدوی چه معنی داشت که بارها و بارها در منابع صفوی در قالب آرزو، پیشگویی، دعا و... مطرح شده است. این جاست که توجیه این دوگانگی برای صادرکنندگان نظریه ادعای مهدویت سلاطین صفوی بسیار دشوار خواهد بود.

نظریه اتصال دولت صفوی به دولت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان یک نظریه، با توجیهات مختلف در تمامی دوره صفوی یعنی طول دو بیست و سی سال به ویژه دوره اخیر آن مطرح بوده است. (جعفریان، ۱۳۹۱ش: ۱۰) بخشی از مطالب تاریخ نگاران درباره نظریه اتصال، مربوط به ابراز امیدواری و دعا خود مورخان برای تحقق این اتصال است که تقریباً در تمامی طول دوران حکومت صفویان تداوم داشته است. اولین دعاها برای اتصال حکومت مربوط به دوره شاه اسماعیل اول بوده و همینطور تا انتهای حکومت تداوم داشته است. این دعاها در منابعی مانند *جهانگشای خاقان* (مؤلف ناشناخته، بی تا: ۳۸۹-۳۹۰)، *فتوحات شاهی* (امینی هروی، ۱۳۸۳ش: ۱۷۵)، *جواهر الاخبار* (بوداق منشی قزوینی، ۱۳۷۸ش: ۱۱۷ و ۱۳۴)، *تاریخ عالم آرای عباسی* (ترکمان، ۱۳۸۷ش: ج ۱، ۳۷۹؛ ج ۲، ۱۰۰۳)، *تاریخ ایلچی نظام شاه* (قبادالحسینی، ۱۳۷۹ش: ۶۴) و *تکمله الاخبار* (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۱۶۵) دیده می شوند.

یکی از تاریخ نگارانی که به بحث مهدویت و نزدیک بودن زمان ظهور در اوایل دوره صفویه توجه خاصی داشته است، قاضی احمد غفاری است. او با اطمینان خاصی از ظهور حضرت در دوره حکومت شاه اسماعیل سخن به میان آورده و با تطبیق یکی از روایات امیرالمؤمنین علیه السلام با شاه اسماعیل، مصرانه به دنبال قانع سازی افکار برای این مطابقت سازی ظریف خود است. این روایت در قالب شعری بیان شده که به نظر می رسد توضیحات تکمیلی مؤلف، نشان از تلاش او برای همراه سازی خواننده دارد:

صبی من الصبیان لا رای عنده

ولا عنده جند ولا هو یفعل

از بدایع اسرار غیبی آن که کلمات معجز آیات این بیت مطابق و موافق عدد کلام صدق انجام «ما هو الا شاه اسماعیل بن حیدر بن الجنید الموسوی» است... و این برهانی است ساطع که میانه این دولت ابد انجام و ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف واسطه نخواهد بود. (قاضی احمد غفاری، ۱۳۴۳ش: ۲۶۵-۲۶۶)

این سخنان مورخ معاصر شاه اسماعیل و شاه طهماسب و یکی از مؤمنان به «نزدیک بودن زمان ظهور» است که در کتابش ابتدا روایت مذکور را با اوصافی که گفته شد می آورد و پس از مرگ زود هنگام شاه اسماعیل و در زمانی که امیدهایش برای تحقق ظهور در دوره مؤسس صفوی به یأس تبدیل می شود، از اعتقاد راسخ خود بر نزدیک بودن زمان ظهور و محقق شدن آن در دوره صفوی برنگشته و عباراتی مبتنی بر تطابق حروف ابجد با حکومت شاه طهماسب و پیوستن آن به ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ذکر می کند.

باید توجه داشت که انتظار اتصال دولت صفوی به دولت صاحب الزمان، حاوی هیچ نوع ادعای مهدویت نیست (جعفریان، ۱۳۹۱ش: ۱۳۱) حتی موردی هم که ضمنی یا صریح حاکی از تطبیق عنوان مهدی بر شاهان صفوی باشد، امری بسیار بعید به نظر می رسد (دهقانی آرانی، ۱۳۹۸ش: ۱۰۱) اساساً ماهیت و خاستگاه این دو ادعا با هم تفاوت عمده ای دارند و اگر قرار باشد پادشاهی ادعای مهدویت داشته باشد، ادعای اتصال حکومتش به حکومت مهدوی نقض کل ادعای اصلی خواهد بود و مشروعیت و وجهه برخاسته از ادعای مهدویت او با ادعای اتصال حکومت از بین خواهد رفت.

اشکال دیگر، مربوط به دعوت از علمای شیعه برای اداره امور مذهبی کشور می باشد. دعوت از علما از همان عصر شاه اسماعیل آغاز شد و او که به درستی دریافته بود امکان ترویج تشیع با روش نظامی و سخت افزاری وجود ندارد و خود و اطرافیانش نیز با احکام و مبانی تشیع تقریباً بیگانه هستند، به همین خاطر دست نیاز به سوی علمای بحرین و جبل عامل دراز نمود تا جنبه فرهنگی استقرار و تثبیت تشیع را به آنها سپارد. اگر شاه اسماعیل ادعای مهدویت داشته، آیا علما حاضر به همکاری با چنین مدعی کذاب می شدند؟ بر فرض که این فقهای شیعه با حکومت یک مدعی مهدویت همکاری می کردند. آن گاه اطاعت این علما از شخصی که ادعا دارد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است با چه معیارها و اصولی صورت می گرفت؟

ناگفته پیداست که علما در برابر این شخص باید اطاعت کامل از خود نشان می دادند. در حالی که شاهد اطاعتی در این سطح نیستیم. اگر شاه اسماعیل این ادعا را داشت که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، لازمه همکاری علما با او این بود که حداقل در ظاهر مطیع امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

خودخوانده باشند اما طبق گزارش‌های تاریخی، چنین روابطی بین علما و شاه اسماعیل دیده نمی‌شود. در مجموع، ادعای مهدویت ادعایی بس بزرگ بود که شاه اسماعیل با وجود فقهای بزرگی نظیر محقق کرکی، قطیفی، شمس‌الدین لاهیجی، میرسیدشریف و... حتی در صورت اراده به ابراز ادعا، شرایط را برای ابراز آن نمی‌توانست مساعد ارزیابی کند.

علما هم شاید شراب‌خواری و دیگر بی‌قیدی‌های مذهبی شاه اسماعیل را بنا به مصالحی می‌توانستند تحمل کرده و همکاری خود را با این حکومت تداوم دهند، اما مسلماً ادعایی در این سطح، چیزی نبود که علما آن را برتابند و قطعاً یا در برابر این قضیه مقاومت می‌نمودند یا به کنار رفته و از خیر همکاری با این مدعی مهدویت می‌گذشتند.

علاوه بر اینها، اگر شاه اسماعیل مدعی بوده که مهدی موعود عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَعْدُ الْمَشْرِفِ است، پس چرا همانند یک فرد عامی از علما درخواست کرده است که در رأس امور مذهبی جامعه قرار گیرند و نظرات آنها به عنوان نظرات صائب در مسائل مذهبی پذیرفته شود. بحث جنجالی برگزاری یا عدم برگزاری نماز جمعه در بین علمای عصر شاه اسماعیل را با چه دلائلی می‌توان توجیه کرد؟ بحث بر سر این بوده که در زمان غیبت امام آیا می‌توان نماز جمعه برپا داشت یا خیر؟ اگر شاه اسماعیل به زعم خود امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَعْدُ الْمَشْرِفِ بوده، پس دیگر چه جایی برای این بحث وجود داشته است؟ آیا شاه اسماعیل در مقام امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَعْدُ الْمَشْرِفِ نباید در برابر این کشمکش‌ها واکنشی نشان می‌داد؟ پس چرا گزارشی در این زمینه وجود ندارد؟ با توجه به خشونت‌های فراوانی که از او سراغ داریم در صورت ابراز چنین ادعایی باید در برابر چنین مباحثی واکنشی تند از خود نشان می‌داد. در حالی که او نه تنها واکنشی نشان نداده، حتی برای لشکر خود امام جماعت داشته است.

نقش سکه و مهر شاه اسماعیل هم «غلام شاه مردان است اسماعیل بن حیدر» (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴ ش: ۳۳) بوده است. اگر شاه اسماعیل ادعا داشت که مهدی موعود عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَعْدُ الْمَشْرِفِ است، چرا در سکه و مهر خود عبارتی در این خصوص انعکاس نداده است. در صورت وجود چنین ادعایی، بهترین کار این بود که به جای این که در سکه‌ها به غلام بودن خود در برابر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره کند، به مهدی بودن خود تأکید می‌کرد و با نقر کردن عباراتی مبنی بر منجی بودن خود، هم بر اعتبار خود می‌افزود و هم راه را برای هر مدعی و عصیانگر دیگری می‌بست.

گذشته از اینها، اصلاً چرا شاه اسماعیل که به زعم این محققان ادعای مهدی بودن داشته، اجازه می‌داد برای او عبارت «شاه» به کار رود. جایگاه شاه با جایگاه امام شیعیان تفاوت زیادی داشته است. اسماعیل خود را شاه می‌دانسته که در برابر خطاب شدن با این واژه مخالفتی از

خود بروز نمی‌داد. رؤیانگاری‌هایی هم که در دوره صفوی به ارتباط او با عوالم غیبی اشاره می‌کند، نافی شاه بودن او نشده است و منابع صفوی او را شاهی معرفی کرده‌اند که با اهل بیت علیهم‌السلام در عالم رؤیا ارتباط داشته است.

به یک نکته ظریف هم باید توجه داشت که خاندان صفوی در شجره نامه‌ای که در ابتدای بسیاری از منابع تاریخی این دوره آمده است، نسب خود را به امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌رسانند. فارغ از بحث‌هایی زیادی که پیرامون این سیادت مطرح بوده و شواهدی که هر دو طرف از تأییدکنندگان و تکذیب‌کنندگان معاصر این ادعا ارائه می‌دهند، به این مسئله باید توجه داشت که صفویان به صراحت اظهار می‌دارند که از نسل حضرت حمزه بن موسی بن جعفر علیهم‌السلام هستند و هیچ دعوی مبنی بر ادامه نسل خود از طریق امام رضا علیه‌السلام ندارند. تبارشناسی ادعایی صفویان به روشنی هر کدام از واسطه‌های نسلی را از شاه اسماعیل تا امام موسی کاظم علیهم‌السلام با نام دقیق ذکر می‌کند.

از سویی دیگر در این نسب نامه عنوان شده، اسماعیل پسر حیدر و نوه جنید است و عملاً اشاره به پدر و نیاکان، خود نشانی از عدم ادعای اسماعیل مبنی بر امام دوازدهم بودن است. حدود هفت سال قبل از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل پدرش در جنگ با شروانشاه کشته شده بود و مردم ایران و به خصوص آذربایجان، مقرر حکومت شاه اسماعیل، چندان از آن حادثه فاصله نگرفته بودند. مگر این که گفته شود او با استفاده از فرآیند تناسخ، درباره مهدی امامیه بودن سخن به میان می‌آورد.

آنچه که از مجموع مستندات تاریخی و به خصوص منابع اصیل عصر صفوی در این مورد قابل استنباط است، یک نوع مقدمه‌گی و زمینه‌ساز بودن برای ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فی‌فرج‌ه است. در واقع، در دوره حکومت شاه اسماعیل، مردم حکام این حکومت نوپای شیعی را که پس از قرن‌ها تشیع را از حاشیه خارج ساخته و با اعتقاد به نصرت اهل بیت علیهم‌السلام سرزمین‌ها را درنوردیده بود، با توجه به هزاره‌گرایی^۱ رایج در آن عصر، در آستانه رسیدن به سال ۱۰۰۰ هجری، حکومتی می‌شناختند که تأسیس شده تا با دشمنان ائمه علیهم‌السلام قتال کرده تا زمینه برای ظهور مهیا شود. در چنین فضایی اصطلاحاتی خاص و مرتبط با این شأن حکومت شاه اسماعیل برای آن به کار برده می‌شد. به عنوان مثال، عبدی بیگ، شاه اسماعیل و حکومتش

۱. در آستانه سال ۱۰۰۰ هجری بنابه وجود نظریه‌ای رایج در باب «هزاره‌گرایی»، اعتقاد بر این بود که در حوالی این سال واقعه بسیار مهمی رخ خواهد داد.

را «مقدمه الجیش صاحب الزمان» معرفی می‌کند:

سلیمان آخرالزمان، پادشاه صاحبقران، مقدمه الجیش صاحب الزمان، ابوالمظفر سلطان شاه اسماعیل بن سلطان شاه حیدر بن سلطان صدرالدین موسی بن
(عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۳۵)

استعمال برخی از القاب و اصطلاحات دیگر هم برای سلطان صفوی در دوره این دوره مرسوم بوده که پژوهشگران غربی از روی توجه به ظاهر آنها امکان دارد در ارتباط با جایگاه پادشاه صفوی دچار اشتباه شوند. اصطلاحاتی مانند «ناصر صاحب الزمان» (همان: ۶۰)، «سپاه صاحب الزمان» (مؤلف ناشناخته، ۱۳۶۳ش: ۳۵۰)، «پیشرو مهدی آخر زمان» (بوداق منشی قزوینی، ۱۳۷۸ش: ۵۸)، «مقدمه الجیش صاحب الزمان» (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۳۵) «پیشوای مهدی صاحب زمان» (قبادالحسینی، ۱۳۷۹ش: ۲۰۰)

اما در دوره صفویه آنچه از فضای صوفیانه دوره قبل مانده بود، نوعی پیشروی و طلّیحه بودن برای قیام مهدی علیه السلام مدنظر بوده است. دولت صفویه برای اولین بار دولتی شیعی بود که بدون دغدغه تشکیل می‌شد و تصور بر این بود که این دولت، مقدمه ظهور است. بنابراین از کلمه پیشرو مهدی یا نایب مهدی استفاده می‌شد این که شاه اسماعیل یا شاه طهماسب یا فرزندش اسماعیل دوم، پیشرو خوانده شوند، امری است که در میان متون این دوره، به چشم می‌خورد. این پیشرو بودن به معنای آن است که دولت صفوی، مقدمه دولت یار است و شاه اسماعیل یا طهماسب و حتی دیگر سلاطین صفوی، هیچ کدام مدعی مهدویت نشدند.
(جعفریان، ۱۳۹۱ش: ۱۲۸-۱۲۹)

به عنوان نکته پایانی به موضوع عدم استفاده مخالفان سیاسی مذهبی شاه اسماعیل از چنین ادعای جنجال برانگیز و غیرقابل باور، نظری افکنده می‌شود. دشمنان سرسخت معاصر شاه اسماعیل از ادعای مهدویت او (در صورت وجود ادعا) برای تخریب چهره‌اش استفاده نکرده‌اند. در حالی که علمای اهل سنت مانند خنجی،^۱ شروانی^۲ و مخدوم^۳ و حتی دشمنان

۱. فضل الله روزبهان خنجی اصفهانی از علمای بزرگ اهل سنت و در عین حال دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود که با به قدرت رسیدن شاه اسماعیل در ایران به دربار ازبک‌ها گریخت و در دو کتاب خود با نام «مهمان نامه بخارا» و به خصوص «تاریخ عالم آرای امینی» به شیخ حیدر و قزلباش‌ها بسیار تاخته است.

۲. حسین بن عبدالله شروانی مطالب کذب باورنکردنی زیادی در رساله‌اش نوشته است. به عنوان مثال او در این رساله نوشته که شاه اسماعیل با یارانش قصد رفتن به مکه و تخریب آن را داشته است، آنها می‌خواستند تا با تخریب مکه قبله مسلمانان را به سمت اردبیل برگردانند. (جعفریان، ۱۳۷۰ش: ۳۷۴-۳۷۷؛ به نقل از نسخه موجود در مجموعه شماره ۲۳۸۶ در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی)

۳. میرزا مخدوم شریفی در اوایل جلوس شاه اسماعیل دوم در انتشار مذهب شافعی تلاش بسیاری می‌کرد. و برای این که

سیاسی او مثل شیبک خان ازبک و سلطان سلیم نسبت‌های ناروایی به او داده‌اند که در بین آن نسبت‌های ناروا، ادعای مهدویت به چشم نمی‌خورد.

نتیجه‌گیری

با به قدرت رسیدن صفویان در ایران، مباحث مهدوی تطور زیادی یافته و وارد مرحله جدیدی از دوران مهدی باوری در ایران شد. عامل اصلی این تطور، سیاست‌های مذهبی خاندان صفوی بود که با اتکا به حمایت‌های علمی و معنوی فقهای شیعی و علاقه‌مندی مردم به اهل بیت علیهم‌السلام، این مسیر را طی نمودند.

صفویه‌شناسان غربی بنا به دلائلی در شناخت مسائل مربوط به مهدویت در ایران عصر صفوی دچار اشتباهاتی شده و آرایشی نادرست درباره برخی مسائل مهدوی این دوره صادر کرده‌اند. یکی از این آرا مربوط به انتساب ادعای مهدویت به شاه اسماعیل صفوی، مؤسس این سلسله است که این ادعا با توجه به اسناد و شواهد موجود، یا به عبارت بهتر، عدم وجود اسناد و شواهد در این خصوص، قابلیت ابراز تردید جدی در مورد اصل قضیه دارد.

انگاره ادعای مهدویت شاه اسماعیل گاه به عنوان امری پیش‌فرض از سوی صفویه‌شناسان غربی پذیرفته شده است. مجموعه عواملی موجب چنین برداشت نادرستی شده است که مهم‌ترین آنها، عدم شناخت کافی از مذهب تشیع و تصوف و باورهای مذهبی خود شاه اسماعیل است.

نبود چنین ادعایی در تاریخ‌نگاری صفوی و همچنین عدم وجود شاهی در سکه‌ها و کتیبه‌های این دوره، به تنهایی برای مردود دانستن نظرات خاورشناسان کافی است. چرا که در صورت وجود چنین ادعای بزرگی، مسلماً باید این موضوع در کتاب‌های مورخان بروز می‌یافت و آنها که بعضاً به عنوان سخنگویان پادشاهان صفوی نیز می‌توان از آنان یاد کرد، باید با شور و شوق زیادی این موضوع را تبلیغ و تأیید می‌کردند و همچنین سلطان صفوی به مهدی بودگی خود در سکه‌هایش اشاره می‌کرد. علاوه بر اینها، با دلائل عقلی و نقلی فراوان دیگری، این نظریه مستشرقان غربی قابل ردّ است.

منابع

۱. امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳ش)، *فتوحات شاهی*، تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی اول.

۲. آنجوللو (۱۳۴۹)، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (شش سفرنامه)*، ترجمه: منوچهر امیری، تهران، انتشارات خوارزمی، اول.
۳. ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۸۷ش)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تهران، انتشارات امیرکبیر، چهارم.
۴. جعفریان، رسول (۱۳۷۰ش)، *دین و سیاست در دوره صفوی*، قم، انتشارات انصاریان، اول.
۵. جعفریان، رسول (۱۳۷۸ش)، *گزارشی از کتاب تحفه فیروزیه شجاعیه به جهت سده سنیّه سلطان حسینیه از میرزا عبدالله اصفهانی افندی*، اصفهان، بی‌نا.
۶. جعفریان، رسول (۱۳۹۱ش)، *نظریه اتصال دولت صفویه با دولت صاحب‌الزمان علیه السلام*، تهران، نشر علم، اول.
۷. جعفریان، رسول (۱۳۹۱ش)، *مهدیان دروغین*، تهران، نشر علم، اول.
۸. جعفریان، رسول (۱۳۹۳ش)، *تاریخ ایران از آغاز اسلام تا پایان صفویه*، تهران، نشر علم، اول.
۹. حسینی استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی (۱۳۶۴ش)، *از شیخ صفی تا شاه صفی*، به اهتمام: احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۰. الحسینی القمی، احمد بن شرف‌الدین الحسین (۱۳۵۹ش)، *خلاصه التواریخ*، تهران، دانشگاه تهران.
۱۱. حسینی، ابن مسعود (۱۳۸۵ش)، *ریاض الفردوس خانی*، به کوشش: ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، اول.
۱۲. دهقانی آرانی، زهیر (۱۳۹۸ش)، *بررسی و نقد آرای مستشرقان معاصر در زمینه مهدویت*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، اول.
۱۳. رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵ش)، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه: آذر آهنچی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، دوم.
۱۴. سومر، فاروق (۱۳۷۱ش)، *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ترجمه: احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران، نشر گستره، اول.
۱۵. صفوی، شاه اسماعیل (بی‌تا)، *خطابی شاه اسماعیل صفوی*، به کوشش: رسول اسماعیل زاده، بی‌جا، انتشارات الهدی.
۱۶. عبدی بیگ شیرازی، زین‌العابدین علی (۱۳۶۹ش)، *تکمله الاخبار*، تصحیح: عبدالحسین نوائی، تهران، نشر نی، اول.
۱۷. غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۳ش)، *تاریخ جهان آرا*، تهران، نشر کتابفروشی حافظ.

۱۸. فوران، جان (۱۳۸۳ش)، *مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه: احمد تدین، تهران، نشر مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، پنجم.
۱۹. قباد الحسینی، خورشاه بن (۱۳۷۹)، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، تصحیح و توضیح: محمدرضا نصیری و کوئچی هانه دا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، اول.
۲۰. گروهی از نویسندگان (۱۳۸۰ش)، *تاریخ ایران دوره صفویان (دانشگاه کمبریج)*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، انتشارات جامی، اول.
۲۱. گروهی از نویسندگان (۱۳۸۳ش)، *شاه نعمت‌الله ولی (مجموعه مقالات)*، گردآوری و تدوین: شهرام پازوکی، تهران، انتشارات حقیقت، اول.
۲۲. گروهی از نویسندگان (۱۳۸۷ش)، *گزیده آثار همایش بین‌المللی تشیع و خاورشناسان*، قم، انتشارات خاکریز، اول.
۲۳. لاپیدوس، ایرا. ام (۱۳۷۶ش)، *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه: محمود رمضان‌زاده، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، اول.
۲۴. منجم، ملا جلال‌الدین (۱۳۶۶ش)، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*، به کوشش: سیف‌الله وحیدنیا، بی‌جا، انتشارات وحید، اول.
۲۵. منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸ش)، *جوهر الاخبار، تصحیح: محسن بهرام‌نژاد*، تهران، نشر میراث مکتوب، اول.
۲۶. مؤلف ناشناخته (۱۳۶۳ش)، *عالم‌آرای صفوی*، به کوشش: یدالله شکری، تهران، انتشارات اطلاعات، دوم.
۲۷. مؤلف ناشناخته (۱۳۷۰ش)، *عالم‌آرای شاه طهماسب*، به کوشش: ایرج افشار، بی‌جا، انتشارات دنیای کتاب، اول.
۲۸. مؤلف ناشناخته (بی‌تا)، *جهانگشای خاقان*، مقدمه و پیوست‌ها: الله دتامضطر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۲۹. واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۸۲ش)، *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم*، تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، دوم.
۳۰. هالم، هاینس (۱۳۸۹ش)، *تشیع*، ترجمه: محمدتقی اکبری، قم، نشر ادیان.

